

مطالعات حقوق تطبیقی

دوره ۵، شماره ۲،

پاییز و زمستان ۱۳۹۳

صفحات ۳۵۹ تا ۳۷۸

قدرت سیاسی؛ مطالعه تطبیقی در اندیشه لیبرال و اسلامی

توکل حبیب زاده *

استادیار دانشکده معارف اسلامی و حقوق دانشگاه امام صادق (ع)

علی فتاحی زعفرندی

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق گرایش حقوق عمومی - دانشکده حقوق و علوم سیاسی

دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۱۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۱۴)

چکیده

قدرت سیاسی یکی از بنیادی‌ترین واژگان حقوق عمومی محسوب می‌گردد تا جایی که تفکیک قدرت سیاسی و حقوق عمومی از یکدیگر غیرممکن به نظر می‌رسد. این در حالی است که گویا این مفهوم به‌عنوان زیربنایی‌ترین مفهوم حقوق عمومی، در اندیشه اسلامی و لیبرال متفاوت بوده، میان آن دو تعارض جدی وجود دارد. بررسی این مدعا نیازمند درک صحیح مفهوم قدرت سیاسی و عناصر سازنده آن در هریک از حکومت‌های اسلامی و لیبرال است. از این رو این مقاله نخست به بررسی مفهوم قدرت در لغت، اصطلاح و ادبیات رایج حقوق عمومی با قرائت لیبرالی می‌پردازد و پس از آن جایگاه و مفهوم قدرت سیاسی را در ادبیات دینی با تکیه بر اندیشه امام خمینی (ره) مطالعه می‌نماید و در پایان به بررسی مفهوم ولایت به‌عنوان شاکله اصلی و مفهوم متناظر قدرت سیاسی در حکومت اسلامی خواهد پرداخت. در نهایت به نظر می‌رسد مفاهیم قدرت سیاسی و ولایت یا مفهوم مشابه اسلامی آن ماهیتاً تفاوت‌های زیادی با یکدیگر داشته باشند، چراکه قدرت سیاسی ریشه در استعلا و استکبار حاکمان دارد؛ در حالی که ولایت ابزاری برای تحقق حاکمیت الهی از طریق نزدیک نمودن قلب‌های مردم به حاکمان است. از همین رو بر اساس تمایز مفهوم و نگاه به مبنایی‌ترین مفهوم حقوق عمومی در این دو اندیشه، افزون بر تفاوت در احتمال و میزان فسادآوری صلاحیت‌های ناشی از قدرت یا ولایت، ساختارهای حقوقی مطلوب به منظور تنظیم محدوده و شیوه اعمال آنها نیز به تناسب آن متفاوت خواهد بود.

واژگان کلیدی

امام خمینی (ره)، حکومت اسلامی، حکومت لیبرال، قدرت سیاسی، ولایت.

habibzadeh@asu.ac.ir

a.fattahi.zafarghandi@gmail.com

* نویسنده مسئول فاکس ۰۲۱-۸۸۰۸۲۴۱۴

مقدمه

یکی از کلیدی‌ترین و اصلی‌ترین مفاهیم استفاده شده در ادبیات رایج حقوق عمومی مفهوم «قدرت سیاسی» است. علت این امر از آن جا نشئت می‌گیرد که حقوق عمومی وظیفه نهایی خود را تعیین قواعد و اصولی لازم‌الاجرا برای تحدید قدرت فرمانروایان، تضمین آزادی‌های فردی و ترسیم مرزهای روابط میان قوای حکومتی قرار داده است. به عبارت دقیق‌تر، حقوق ابزار حقانی‌سازی قدرت است و همچنین سدی در برابر افسارگسیختگی قدرت محسوب می‌شود. حقوق و قدرت سیاسی دارای پیوندی تفکیک‌ناپذیرند. از همین رو شناخت حدود تعریف و جایگاه مفهوم این قدرت در حوزه حقوق عمومی امری ضروری و لازم به‌شمار می‌آید.

این در حالی است که به‌نظر می‌رسد مفهوم قدرت به عنوان زیربنایی‌ترین مفهوم حقوق عمومی، در اندیشه اسلامی و لیبرال متفاوت بوده و مبان آن دو تعارض جدی وجود دارد. به بیان دیگر، ساختار تشکیل‌دهنده مفهوم قدرت و همچنین نوع نگاه به آن در حکومت‌های اسلامی و حکومت‌های لیبرال با یکدیگر متفاوت است و هریک از این تفکرات بر مبنای دستگاه معرفت‌شناختی خود به تعریف قدرت، ماهیت آن و تبیین ابعاد آن می‌پردازند.

بررسی این مدعا نیازمند درک صحیح مفهوم قدرت و عناصر سازنده آن در هریک از حکومت‌های اسلامی و لیبرال است. از همین رو این مقاله نخست به بررسی مفهوم قدرت سیاسی در لغت، اصطلاح و ادبیات رایج حقوق عمومی (ناشی از اندیشه لیبرالی) می‌پردازد و پس از آن جایگاه و مفهوم قدرت سیاسی را در ادبیات دینی مطالعه می‌کند. در پایان نیز با عنایت به استفاده از مفهوم ولایت به عنوان مفهوم متناظر قدرت سیاسی در ادبیات دینی، به بررسی این مفهوم به‌عنوان شاكلة قدرت سیاسی در حکومت اسلامی خواهد پرداخت.

مفهوم قدرت (چارچوب مفهومی)

قدرت واژه‌ای عربی است که از ماده «قدر» به معنای «ظرفیت واقعی و حد نهایی و کامل هر چیز» گرفته شده و در مفهوم غنا و ثروت (ابی‌الحسین احمدبن فارس بن زکریا، ۱۴۱۱، القدره) تمکن و تسلط بر کسی یا چیزی (طریحی، ۱۴۰۸، القدره) به‌کار رفته است. راغب اصفهانی در بیان مفهوم قدرت می‌گوید: «قدرت هرگاه در توصیف انسان به‌کار رود به معنی حالتی است که با آن انسان به انجام کاری موفق می‌شود، ولی

اگر به عنوان وصفی برای خداوند به کار رود به این معناست که او از انجام هیچ کاری عاجز نیست» (راغب اصفهانی، بی تا، لغه القدره). مهم ترین واژگان مترادف با «قدرت» در زبان عربی «سلطه» و «اقتدار» است که به زبان فارسی نیز راه یافته است.

واژه قدرت در ادبیات فارسی نیز در مفاهیم «توانستن»، «توانایی داشتن» و «توانایی» استعمال شده (دهخدا، ۱۳۷۳، قدرت) و گاهی نیز مرادف با واژه «استطاعت» و به معنی قوه‌ای که واجد شرایط تأثیرگذاری باشد و همچنین صفتی که تأثیر آن بر وفق اراده باشد به کار رفته است (معین، ۱۳۸۸، ص ۱۹۷). معانی زور، برتری، نیرو، توان، اقتدار، سلطه و اراده نیز واژه‌های دیگری هستند که در باب معنای واژه قدرت در فرهنگ‌های لغت فارسی به آن‌ها اشاره شده است (آریان پور، ۱۳۶۶، ص ۱۶۱۹).

در ادبیات انگلیسی power به معنای قدرت و در فرهنگ‌های لغت انگلیسی نیز واژه‌هایی مثل force و Authority به عنوان معادل کلمه «قدرت» یا Power به کار رفته است که به معنی زور، استعداد و توانایی انجام کار و آنچه که دارای کنترل یا تأثیر است، می باشد (Longman, 2005.p. 321; Oxford, 2000, p.215).

در حوزه ادبیات اسلامی تعریف‌های متعددی از قدرت بیان شده که مشابه تعاریف لغوی و اصطلاحی رایج آن است؛ برای نمونه در فلسفه و کلام اسلامی قدرت «توانایی انجام و ترک فعل» (امام خمینی، ۱۳۷۴ الف، ص ۱۰۹) دانسته و اشاره شده که قدرت کیفیتی است نفسانی که منشأ انجام کاری یا ترک آن خواهد شد، یعنی امکان اقدام به کاری یا ترک آن برای دارنده قدرت به طور مساوی وجود دارد (صدرالمؤمنین، ۱۳۶۴، ص ۲۶۸).

گفتنی است از آنجایی که در اندیشه‌های اسلامی تنها فعال مایشاء خداوند قادر متعال است، تنها دارنده قدرت مطلق و تنها قادر حقیقی و ذاتی نیز خداوند متعال است؛ هرکسی به غیر از او هم اگر توانایی انجام کاری را داشته باشد، این توانایی بی شک تبعی و به واسطه‌ای مکتسب از سوی آن قادر مطلق خواهد بود^۱ (امام خمینی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۷۴).

۱. حضرت امام خمینی (ره) در این خصوص می‌فرماید: «و بدان ای مسکین، بر سالکی که به مدد معرفت به سوی خدا گام برمی‌دارد، در بعضی حالات آشکار می‌گردد که سلسله وجود و منازل غیب و مراحل شهود از تجلیات قدرت خداوند متعال و درجات بسط سلطنت و مالکیت اوست، و جز مقدرت او، مقدرتی نیست و اراده‌ای جز اراده او نیست؛ بلکه وجودی جز وجود او نیست. پس عالم همانگونه که ظل وجود و رشحه جود اوست ظل کمال وجود او نیز هست، و قدرتش همه چیز را دربر گرفته و بر همه چیز چیره گشته است. و موجودات به خودی خود، نه دارای شیئیتی هستند و نه وجودی، تا چه رسد به کمالات وجود مانند علم و قدرت و از جهاتی که به آفریننده قیومشان منسوب هستند، همه درجات قدرت و حیثیات کمال ذات و ظهور اسماء و صفات اویند» (خمینی (امام)، روح‌الله، ۱۳۷۴، ص ۱۱۳)

ص ۱۱۳). بنابراین در ادبیات دینی هرگاه سخن از قدرت به میان می‌آید پیش‌فرض آن اعطای توانایی انجام عمل از سوی قادر متعال است.

متناسب با مفهوم لغوی، در علوم گوناگونی مانند فلسفه، کلام، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی از واژه قدرت برای بیان مفاهیم علمی از دریچه خاص هر علم استفاده شده است.

اما به‌طور کلی و به‌عنوان وجه اشتراک غالب این تعاریف می‌توان گفت قدرت در معنای اصطلاحی آن عبارت است از: هر عاملی که بتواند کنترل شخصی بر شخص دیگر را به‌وجود آورد، حفظ کند و شامل شود. این عامل می‌تواند کلیه روابط اجتماعی - از خشونت تا روابط دقیق و ظریف روانی - را دربر گیرد که به کمک آن‌ها، فردی فرد دیگر را کنترل می‌کند (Mogenthou, 1973, p. 9). به تعبیری دیگر، قدرت، توانایی وادار کردن فردی به انجام چیزی است که آن چیز یا آن کار را برای انجام دادن، انتخاب نمی‌کند (Robertson, 1998, p. 221). به بیان دقیق‌تر، قدرت مجموعه‌ای از عوامل مادی و معنوی است که موجب به‌اطاعت درآوردن فرد یا گروه از سوی فرد یا گروه دیگر می‌شود (عمید زنجانی، ۱۳۶۶، ص ۵۶).

به‌نظر می‌رسد شناخت صحیح مفهوم قدرت بدون درنظر گرفتن شاخصه‌های زیر غیرممکن است:

نخست آنکه قدرت به‌طور مساوی به هر دو طرف فعل و ترک فعل تعلق می‌گیرد؛ دوم آنکه قدرت پیوسته همراه با علم و آگاهی است؛ سوم آنکه قدرت همیشه با اختیار همراه است و حالت جبری ندارد؛ و چهارم آنکه در عمل، قدرت از مسیر اراده می‌تواند به فعل یا ترک آن تعلق بگیرد و اگر اراده نباشد قدرت، امکان ظهور و بروز پیدا نمی‌کند (اسکندری، ۱۳۸۱، ص ۳۸).

قدرت سیاسی در اندیشه لیبرال

صاحب‌نظران سیاست و حقوق نیز ضمن بیان اینکه موضوع قدرت سیاسی یکی از دشوارترین و بحث‌برانگیزترین مسائل علم سیاست است (لوکس، ۱۳۷۰، ص ۳۷۷)، تعریف‌های متعددی از قدرت ارائه کرده‌اند. راسل قدرت را «پدید آوردن آثار مطلوب» تعریف کرده است (راسل، ۱۳۶۷، ص ۵۵)، وبر و مورگنتا قدرت را به‌عنوان غایت و درعین حال ابزار سیاست تعریف کرده‌اند (شجاعی زند، ۱۳۷۶، ص ۲۰۷)، و ماکس وبر آن را «امکان تحمیل اراده خود بر رفتار دیگران» خوانده است (آرون، ۱۳۷۰، ص ۵۹۸).

فوکو در تعریف قدرت سیاسی بحث قدرت با الگوی حاکمیت را مطرح کرده و معتقد است در جوامع غربی از دوره قرون وسطا به این سو، همیشه قدرت سلطنتی بوده که کانون اساسی بحث قدرت را فراهم آورده که اندیشه حقوقی درباره قدرت بر محور آن ساخته و پرداخته شده است (فوکو، ۱۳۷۰، ص ۳۲۹)؛ یعنی موضوع بحث علمای سیاست و حقوق، خواه طرفدار شاه و خواه دشمن او، قدرت و حاکمیت سلطنتی بوده است.

برخی دیگر نیز ضمن بیان اینکه به طور کلی قدرت توانمندی برای عملی ساختن و یا نابود کردن است، معتقدند وقتی افراد قدرت خود را درباره دیگران اعمال کردند، مفهوم واقعی سیاسی به آن می دهند (رجایی، ۱۳۶۶، ش ۱ و ۲). صاحب نظران داخلی نیز در تعریف های متعددی به لزوم تسلط بر اراده های دیگر در شکل گیری مفهوم قدرت اشاره کرده اند.^۲

بنابراین در مقام جمع بندی تعریف قدرت سیاسی در ادبیات رایج می توان گفت، قدرت سیاسی توانایی تحمیل اراده ای است که دارای خصلت سیاسی می باشد و متناسب با اندیشه پذیرفته شده در نظام حقوقی عمل می نماید. از همین رو اقتدار و استیلا جزء تفکیک ناپذیر این مفهوم شمرده می شود.

قدرت سیاسی در اندیشه اسلامی مبتنی بر دیدگاه های امام خمینی (ره)

هر چند از نظر نگارندگان، آنچه باید در ادبیات اسلامی معادل اصطلاح «قدرت سیاسی» قرار گیرد، اصطلاح ولایت یا دیگر مفاهیم و اصطلاحات مرتبط با حوزه اختیارات و صلاحیت های هریک از قوای سه گانه، اعم از شارع و والی و مفتی و حاکم (قاضی)

۲. برای مثال گفته شده است: «می توان قدرت را وجود یک اراده مستولی و چیره که اراده های دیگر در طول آن قرار دارد دانست» (بخشایشی اردستانی، احمد، ۱۳۷۶، ص ۷۳). همچنین به صورت «توانایی دارنده آن است برای واداشتن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود به هر شکلی» نیز تعریف شده است (آشوری، داریوش، ۱۳۸۷، ص ۲۴۷) و «واژه نامه فرهنگ سیاسی نیز تعریف مشابهی ارائه داده است. برخی در تعریف این مفهوم بیان کرده اند قدرت عبارت است از توانایی بر انجام فعل و خواسته و هدفی که فرد صاحب قدرت، در پی آن است (نوابی، علی اکبر، ولایت و قدرت حاکم اسلامی، مجله اندیشه حوزه، شماره ۱۷، تابستان ۱۳۷۸، ص ۲۲۸) یا «قدرت سیاسی - اجتماعی عبارت است از توانایی فرد یا افراد در تجهیز و به دست آوردن برآیند منابع موجود به وسیله روشی مناسب، به منظور هدایت و جهت دادن به رفتار جمعی دسته ای از انسان ها» (نبوی، سید عباس، ۱۳۷۹، ص ۱۲۳) برای مطالعه بیشتر ر.ک. زرشناس، شهریار، ۱۳۸۵، ص ۲۰۲.

می‌باشد و به همین علت نیز در ادامه مقاله به تبیین و بررسی مفهوم ولایت خواهیم پرداخت. اما از آنجایی که اصطلاح «قدرت» یا «قدرت سیاسی» نیز گاه از سوی فقها و اسلام‌شناسان در موضوعات سیاسی استفاده شده، شایسته است تا نخست به بررسی تعاریف صورت گرفته از قدرت پرداخته شود تا از این طریق تمایز ماهوی و مفهومی ادبیات سیاسی اسلام با دیگر ادبیات‌های سیاسی رایج تا حدودی نمایان شود و پس از آن به مطالعه «ولایت» به عنوان مفهوم معادل قدرت سیاسی در حکومت اسلامی بپردازیم.

از آنجا که بررسی مفهوم قدرت سیاسی مطابق با آنچه در ادبیات رایج حقوق عمومی پذیرفته شده است، در ادبیات فقهی سابقه چندانی ندارد و از سوی دیگر به تناسب ورود جدی‌تر امام خمینی (ره) به مباحث حوزه علوم سیاسی در عرصه نظر و عمل، شاید تبلور این مفهوم در آرای ایشان بیشتر و جامع‌تر از دیگر فقها باشد؛ به نظر بررسی دیدگاه‌های حضرت امام خمینی (ره) در خصوص نحوه نگرش به قدرت سیاسی در اندیشه اسلامی کفایت خواهد کرد.^۳

با نگاهی کوتاه به آثار حضرت امام (ره)، روشن می‌شود ایشان تعبیر و مفاهیم متعددی از قبیل سلطان، ملک، جاه، غلبه، قهر و ریاست را به مفهوم قدرت سیاسی به کار گرفته‌اند؛ برای مثال در مقام بحث از ضرورت حکومت و اهداف آن به روایاتی استناد کرده و تعبیر یادشده در آن‌ها را به معنای قدرت سیاسی تفسیر می‌نمایند.^۴

حضرت امام (ره) در بیان ماهیت قدرت با اشاره به اینکه «... قدرت خودش یک کمال

۳. در تألیف مباحث این قسمت، از مقاله «قدرت از دیدگاه امام خمینی» تألیف محمد باوی بهره‌گیری شده است.

۴. برای مثال ایشان عبارت: «اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان...» را به این شرح ترجمه کرده‌اند: «خدایا تو خوب می‌دانی که آنچه از ما سرزده و انجام شده، رقابت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی... نبوده است» (خمینی (امام)، روح‌الله، ۱۳۷۴، ص ۴۵). همچنین ایشان قسمت آخر عبارت «قیلیا رسول الله و ما دخولهم فی الدنیا؟ قال اتباع السلطان» که در روایتی دیگر از رسول اکرم (ص) به منظور برحذر داشتن مسلمانان از پیروی فقیهانی که در کار دنیا وارد شده‌اند، را چنین ترجمه کرده است: «پیروی کردن قدرت حاکمه» (خمینی (امام)، روح‌الله، ولایت فقیه، همان، ص ۵۸). ایشان همچنین در توضیح روایتی از حضرت رسول اکرم (ص) که تعبیر «سلطان جائز» در آن آمده، به صراحت «سلطان» را به معنای «قدرت سیاسی مستقر و بالفعل» بیان می‌نمایند (خمینی (امام)، روح‌الله، کوثر، همان، ص ۴۶۹).

است، خدای تبارک و تعالی قادر است...» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۵) و سپس تصریح این نکته که سرشت قدرت، بر این اساس که در کجا اعمال گردد، تغییر نمی‌پذیرد و در نتیجه قدرت حاکم، قدرت کدخدای ده، قدرت پدر در خانواده، قدرت روحانی محل، همه دارای سرشتی یگانه و تابع احکامی یکسان هستند، نتیجه‌گیری می‌کند قدرت از هر جنس که باشد ذاتاً امری خیر و از کمالات محسوب می‌شود. (باوی، ۱۳۷۷، ص ۴۴).

در ادامه، ایشان با طرح این پرسش که اگر قدرت، بلکه نظام هستی، خیر و کمال است و فسادآور نیست، پس منشأ شر در نظام هستی چیست، بیان می‌دارد همچنان که خیر بالذات، وجود یا کمال وجود است، «شر بالذات عدم وجود، یا عدم کمال وجود است» (امام خمینی، ۱۳۷۴ الف، ص ۶۴۱).

البته ایشان به ظرافت، تمایزی میان قدرت و قدرت‌طلبی قائل شده و معتقدند اگرچه قدرت ذاتاً خیر و کمال است، قدرت‌طلبی که ریشه در حب نفس دارد، مذموم است؛ چراکه در آن، قدرت برای نفس قدرت خواسته می‌شود و این‌گونه طلب کردن قدرت همان حب جاه است که روایات بسیاری در مذمت آن وارد شده است.^۵

البته باید توجه داشت قدرت سیاسی از نظر حضرت امام یک وسیله و ابزار است؛ بنابراین، اگرچه مطلوب است، اما مطلوبیت آن ذاتی نیست، بلکه بالعرض است؛ به این معنا که اگر قدرت سیاسی وسیله تحقق غایاتی که گفته شد، نمی‌ود، فاقد هرگونه ارزشی می‌گردد.

حضرت امام در کتاب ولایت فقیه، پس از استناد به دو روایت از حضرت علی (ع) (نهج‌البلاغه، خطبه‌های ۳ و ۳۳)، چنین استدلال می‌کند که «عهده‌دار شدن حکومت فی حد ذاته شان و مقامی نیست؛ بلکه وسیله اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است... هرگاه حکومت و فرماندهی وسیله اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام شود، قدر و ارزش پیدا می‌کند و متصدی آن صاحب ارجمندی و معنویت بیشتر می‌شود» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۴۴) و در توصیه به رهبری آینده، بر همین معنا تأکید می‌کند:

«لازم است به رهبر محترم آتیه یا شورای رهبری تذکری برادرانه و مخلصانه بدهم:

۵. برای آگاهی از این روایات ر. ک. محمد بن یعقوب الكلینی، اصول الکافی، ج ۲، ص ۲۹۷ («باب طلب الرئاسة»).

رهبر و رهبری در ادیان آسمانی و اسلام بزرگ چیزی نیست که خود به خود ارزش داشته باشد و انسان را خدای نخواستہ به غرور و بزرگانندی خود وادارد. آن همان است که مولای ما علی بن ابیطالب درباره آن گوشزد فرموده است: «امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۴۳».

در نتیجه قدرت از نظر این مفسر اندیشه اسلامی، امری تبعی بوده و مطلوبیتی واسطه‌ای نیز برای وصول به اهداف عالی اسلامی دارد. این مفهوم از جمله کمالات شمرده شده و در نتیجه ذاتاً امری خیر و پسندیده خواهد بود و در مقابل، قدرت طلبی به عنوان هدف و مطلوبیت ذاتی نفی و نکوهش شده است.

تمایز قدرت سیاسی در اندیشه لیبرال و اسلامی

از بررسی مفهوم قدرت در دو نگرش کلی اسلامی و ادبیات رایج سیاسی این‌گونه استنباط می‌شود که در برداشت رایج از قدرت در اندیشه لیبرال نوعی استکبار و استعلا نهفته است. همچنان که صاحب‌نظران این عرصه نیز بیان نموده‌اند: «مفهوم مدرن «قدرت» از نسبت استکباری بشر مدرن با عالم و با خود و دیگران پدید آمده است و لذا جوهری استکباری دارد. لذا به دلیل همین ذات استکباری مانع رشد و کمال و اعتلای معنوی وجود آدمی می‌شود. قدرت مدرن نفسانیت‌مدار و مبتنی بر اعراض از حق است و تجسم این اعراض از حق در خودبنیادی نفسانی آن ظاهر می‌گردد» (زرشناس، ۱۳۸۵، ص ۲۰۴).

چنین قدرتی همان‌گونه که لرد آکتون در خصوص آن می‌نویسد، تمایل به فساد خواهد داشت (مطهرنیا، ۱۳۶۸، ص ۲۰۱). این مسئله موجب می‌شود از جمله دغدغه‌های اصلی اندیشمندان سیاسی در طی قرن‌ها چگونگی تحدید و کنترل آن باشد، زیرا همگان پیوسته معترف بوده‌اند که «قدرت در ذات خویش گرایش به طغیان و تعدی داشته و در صورت عدم کنترل و مهار لازم به فساد و افساد می‌انجامد» (اخوان کاظمی، ۱۳۸۳، ص ۱۱۰).

لذا در چنین نگرشی پذیرش حکومت و قدرت سیاسی شرط لازم است و به دلیل دفع مفسد بدتر و دستیابی به دستاوردهای بهتر، جوامع انسانی ناگزیر از پذیرش آنند (Pierson, 1996, pp. 8-9) و در نتیجه اصلی‌ترین دغدغه فلاسفه و سیاستمداران هر

عصری کنترل و مهار آن برای جلوگیری از این طغیان و تعدی و فساد ناگزیر آن خواهد بود.^۶

افزون‌براین، اندیشمندان غربی اغلب میل به قدرت را نیز امری همگانی و بدیهی دانسته‌اند؛ حتی راسل کسانی را که در درون خود توانایی اداره جامعه را احساس نمی‌کنند، دارای نوعی میل به قدرت پنهان معرفی کرده است:

«میل به قدرت دو صورت دارد: آشکار، در رهبران، و پنهان، در پیروان آن‌ها. وقتی که مردم با میل از رهبری پیروی می‌کنند، منظورشان این است که آن گروهی که رهبر در رأس آن قرار دارد، قدرت به‌دست بیاورد، و احساس می‌کنند که پیروزی رهبر پیروزی خود آن‌هاست. بیشتر مردمان توانایی رهبری و به پیروزی رساندن گروهشان را در خود نمی‌بینند و بنابراین سردسته‌ای را پیدا می‌کنند که به‌نظر می‌آید از شجاعت و توانایی لازم برای به‌دست آوردن قدرت بهره‌مند است، حتی در دیانت هم، این تمایل پدیدار می‌شود» (راسل، ۱۳۶۷، ص ۳۲)؛ در نتیجه هر صاحب قدرتی را در تکاپوی دستیابی به قدرتی بیشتر فرض می‌کنند.

در حالی که در خصوص ماهیت قدرت در اسلام، همان‌گونه که از منظر امام خمینی (ره) نیز بیان شد، هرگز چنین مسئله‌ای به‌چشم نمی‌خورد، بلکه قدرت ذاتاً نوعی کمال محسوب شده و دارای سرشتی الهی و خیر است؛ در مقابل آنچه امری مذموم و ناپسند دانسته شده، قدرت‌طلبی است و مقابله با فسادآوری قدرت در حقیقت در گرو مقابله با قدرت‌طلبی صاحبان آن بوده، و از آنجایی که قدرت‌طلبی بیشتر امری درونی است، در درجه اول باید از طریق تقویت ابعاد نظارت درونی انسان‌ها محدود شده، کنترل شود (صلاحی و همکار، ۱۳۹۲، ص ۱۳-۱۲). هرچند در مقام بعدی بهره‌گیری از ابزارهای نظارت بیرونی نیز می‌تواند مکمل این نظارت‌های درونی باشد. حتی قدرت‌طلبی در صورتی که به‌عنوان وسیله و ابزار برای وصول به اهداف اسلامی

۶. ماکیاوولی از بنیان‌گذاران سیاست جدید در این خصوص معتقد است چون در دوران جدید سیاست بر مدار قدرت قرار گرفته، لازم است این قدرت با آزادی مهار شود. از این نظر یک قانون اساسی خوب آن است که در آن همه احتیاط‌های لازم برای حفظ آزادی به عمل آمده باشد (ماکیاوولی، نیکولو، گفتارها، ۱۳۷۷، ص ۵۰). این سوءظن شدید نسبت به دولت و احتمال یا قطعی دانستن دست‌اندازی آن به آزادی افراد، باعث شده است بدبینی نسبت به دولت و تلاش برای کوچک‌سازی و کنترل آن برای ممانعت از فساد و استبداد به یکی از آموزه‌های کلیدی لیبرال‌های کلاسیک از پیش از انقلاب فرانسه تا دوران کنونی مبدل شود (Leyland, peter, 1994, p. 5).

و اجرای قوانین الهی باشد امری پسندیده و مبارک خواهد بود. البته روشن است که قدرت و قدرت سیاسی از منظر اسلامی نیز مستعد فساد بوده، امکان فسادآوری آن وجود خواهد داشت و اساساً به همین دلیل اندیشه اسلامی در تکاپوی طراحی راهکارهای مختلف نظارت درونی و بیرونی برای ممانعت از این فسادآوری ناشی از قدرت طلبی است.^۷

جنبه دیگر تعارض میان تفکر لیبرال و اندیشه اسلامی در نگرش به قدرت سیاسی، در نگاه به ماهیت قدرت نهفته است. به بیان دیگر، در اندیشه صاحب نظران حوزه علوم اسلامی «اقتدار معنوی» یا «اقتدار دینی» یا «اقتدار ولایی» از جنس مفهوم مدرن «قدرت» نیست. این اندیشه از آنجایی نشئت می گیرد که ذات قدرت مدرن، اعمال استیلا و سیطره بوده و بر موضوع مداری نفسانی و خودبنیادی بنا شده است. این قدرت مانع رشد و کمال فاعل (اعمال کننده) قدرت و مفعول (اعمال شونده) آن می شود. در حالی که اقتدار معنوی یا اقتدار ولایی دارای ویژگی های متفاوتی است؛ از آن جمله مبتنی و متکی بر ولایت (محبت و قرب به حق) است و در محدوده احکام شرعی اعمال می گردد و چنین قدرتی موجب رشد و کمال توأمان اعمال کننده آن و بهره مند شونده از آن می شود (زرشناس، ۱۳۸۵، ص ۲۰۳).

افزون بر تمام این ها، شاید بتوان اصلی ترین منشأ و منبع فسادآوری و انحراف قدرت را در ذاتی دانستن قدرت در اندیشه لیبرال و مشروعیت زای بودن آن جستجو نمود؛ چراکه اندیشه لیبرال دموکرات با مبنا قراردادن اصل آزادی و برابری انسان ها و بی توجهی به منشأ و مبنای اصلی حاکمیت و حکومت، درحقیقت با حاکم دانستن کسی که توانسته به واسطه پشتیبانی تعداد بیشتری از مردم، قدرت بیشتری را در اختیار داشته باشد، مشروع تلقی می کنند و در واقع می توان گفت قدرت را عامل کسب مشروعیت به شمار می آورند (عمید زنجانی، ۱۳۶۶، ص ۲۷۹). در نتیجه افزون بر ایجاد حس ذاتی بودن قدرت برای صاحبان آن که تقویت کننده فسادطلبی صاحبان قدرت خواهد شد، با مشروعیت زای تلقی نمودن قدرت، فسادآوری آن را افزایش می دهند. نتیجه طبیعی چنین رویکردی نیز باید تمرکز گسترده بر مهار آن باشد.

در حالی که در اندیشه اسلامی همان گونه که بیان شد، قدرت امری تبعی بوده،

۷. برای مطالعه در این خصوص ر.ک. صلاحی، سهراب و بهادری جهرمی، علی، راهکارها و ابزار نظارت بر حاکمیت در حکومت اسلامی، دوفصلنامه مطالعات حقوقی دولت اسلامی، سازمان، سازمان بسیج اساتید، شماره ۴، تابستان ۱۳۹۲، ص ۳۸-۳۹.

وسيله‌ای است برای وصول به اهداف حکومت اسلامی که به حاکمان به امانت داده شده است. از سوی دیگر در اندیشه اسلامی (در نگاه فقه امامیه) هرگز وجود قدرت یا پشتوانه قدرت مردمی برای کسی مشروعیت‌زا نبوده و مشروعیت قدرت سیاسی در اندیشه اسلامی از اتکال آن به صاحب حقیقی قدرت یعنی خداوند متعال سرچشمه می‌گیرد. (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۲۷۰). لذا استمرار این مشروعیت در گرو حفظ این ارتباط و بهره‌گیری از این قدرت صرفاً در جهت اعمال حاکمیت الهی و نه حاکمیت شخصی یا خواسته‌های نفسانی خواهد بود که تبلور آن در لزوم وجود ویژگی‌هایی همچون عدالت و تقوا در صاحبان قدرت سیاسی نمودار بوده، خود عاملی در کنترل درونی و نیز عاملی برای نظارت بیرونی قدرت سیاسی به‌شمار خواهد آمد. درحقیقت در اندیشه اسلامی اصلی‌ترین دلیل لزوم اطاعت از قدرت سیاسی، برگزیده خدا بودن صاحب قدرت است و دیگر صفات و ویژگی‌های موردنیاز برای تصدی این مقام نیز به تبع همین امر مطرح شده و در راستای وصول به اهداف ناشی از اجرای حاکمیت الهی است (جاوید، ۱۳۸۸، ص ۸۵).

در نتیجه تفاوت‌های ماهوی و مبنایی نگرش‌های اسلامی و رایج سیاسی به اصطلاح «قدرت» تا حدودی نمودار شد. از این‌رو با عنایت به جایگاه خاص مفهوم قدرت در حوزه حقوق عمومی و فلسفه سیاسی، تفاوت در تعریف قدرت سیاسی موجب تغییر در دیگر نظریات و روش‌ها در صورت‌بندی حقوقی سایر مفاهیم، مانند نحوه شکل‌گیری ساخت قوای حکومتی، تعداد آن‌ها و... خواهد بود.

ولایت، مفهومی مشابه قدرت سیاسی در اسلام

آنچه با مطالعه منابع شرعی به دست می‌آید این است که مفهوم قدرت سیاسی در ادبیات دینی ارتباط وثیقی با واژه ولایت دارد. به بیان دقیق‌تر می‌توان گفت واژه ولایت در ادبیات دینی بهترین معادل برای مفهوم قدرت سیاسی در اندیشه رایج محسوب می‌شود. از همین‌رو به بررسی مفهوم ولایت و عناصر سازنده آن به‌عنوان کلیدی‌ترین مبنای تحمیل اراده حکومت بر امت اسلامی در جوامع مسلمان خواهیم پرداخت.

ولایت واژه‌ای است عربی از ریشه (ول ی) که در لغت عرب به معانی محبت، نصرت، نزدیکی، تدبیر، قیام به‌همر و ملک امر، سرپرستی، زعامت، امارت دولت، سلطان، خطه، شهر و موطن هرکس آورده شده است (طریحی، ۱۴۰۸، ص ۴۵۸-۴۵۵؛ ابی‌الحسین احمدبن فارس بن زکریا، ۱۴۱۱، ص ۱۴۱)، اما معنای قریب آن قرار گرفتن چیزی در

کنار چیزی دیگر است به نحوی که فاصله‌ای میان آن‌ها نباشد و نشان‌دهنده قرب و نزدیکی است؛ چه از لحاظ مکان و چه از لحاظ نسبت، دین، نصرت و اعتقادات. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۸، ص ۸۸۵).^۸

آنچه مورد نظر ما می‌باشد، ولایت به معنای سلطه و تدبیر امور جامعه است که اساس حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهد؛ یعنی امام یا نایب او در رأس حکومت قرار می‌گیرد و امور جاری اجتماع با نظارت و سرپرستی او انجام می‌شود. البته می‌توان گفت معانی دیگر آن همچون دوستی و نصرت نیز بی‌مناسبت با معنای تصدی نیست (طاهری خرم‌آبادی، ۱۳۶۲، ص ۱۴). در ولایت بر شیء، مانند ولایت برای متولی وقف بر اموال موقوفه؛ ولایت بر شخص، مثل ولایت پدر یا جد نسبت به طفل و فرزند مجنون؛ و در ولایت بر اشخاص مانند ولایت ولی مسلمین بر افراد جامعه، ولی شرعی نوعی تصدی و سرپرستی بر اموال و نفوس دارد (طاهری خرم‌آبادی، ۱۳۶۲، ص ۱۴). در مجموع می‌توان گفت ولایت در مفاهیمی همچون سرپرستی، صاحب‌اختیاری، اولویت در تصرف، نصرت و یاری کاربرد دارد.

در باب اهمیت این واژه نیز اشاره می‌شود، واژه ولایت و مشتقات آن در قرآن ۱۲۴ بار به صورت اسم و ۱۱۲ بار در قالب فعل به کار رفته (مطهری، ۱۳۸۴، ص ۳۱-۱۵) که البته در غالب روایات و خصوصاً در نهج‌البلاغه این واژه در معانی سلطنت، صاحب‌اختیاری، سرپرستی، اولویت تصرف و زعامت سیاسی کاربرد داشته است.^۹

ولایت در اصطلاح در کلام، عرفان و فقه هم آمده و در هریک از این علوم دارای معانی مختلفی است.^{۱۰} آنچه مورد نظر این مقاله است، ولایت در کلام، به معنی امامت است؛ یعنی استمرار کلیه شئون پیامبر به جز نبوت در جانشینان برحق ایشان. این جانشینان باید دارای شرایط عصمت، علم غیب و نصب خاص باشند. بحث از ولایت فقیه در علم کلام، در استمرار بحث امامت و با همان ادله امامت برای عصر غیبت به اثبات می‌رسد (برجی، ۱۳۸۵، ص ۴؛ کدیور، ۱۳۷۷، ص ۴۲-۳۲).

۸. معنی کلمه «ولاء» که «ولایت» از آن مشتق شده، اتصال و نزدیکی است. برای روشن شدن مفهوم آن باید گفت، وقتی که دو چیز یا دو شخص به یکدیگر آن‌چنان نزدیک باشند که در میان آن‌ها فاصله‌ای وجود نداشته باشد، این را توالی می‌نامند. برای مثال وقتی می‌گویند مسلمانان باید نسبت به یکدیگر ولایت داشته یا ولاء یکدیگر را داشته باشند، مقصود این است که روح ایشان به یکدیگر نزدیک بوده، روابط اجتماعی نزدیکی با یکدیگر داشته باشد.

۹. برای نمونه ر.ک. سوره احزاب، آیه ۶؛ سوره مائده، آیه ۵۵؛ نهج‌البلاغه خطبه ۲۱۶ و نامه ۵۳.

۱۰. برای حصول اطلاع در خصوص تعاریف این اقسام از ولایت ر.ک. برجی، یعقوب‌علی، ۱۳۸۵ ص ۳-۲ و کدیور، محسن، ۱۳۷۷، ص ۳۲-۲۲.

نکته قابل ذکر آنکه اغلب ولایت به لحاظ رعایت مصالح فردی یا اجتماع «مولی علیه» (افرادی که تحت ولایت هستند) جعل شده است، برخلاف حق که همواره به رعایت مصالح ذی حق است؛ مانند ولایت پدر بر فرزند که به رعایت مصالح فرزند می باشد و حقوق زوجین بر یکدیگر به ملاک مصالح ذی حق (زوج یا زوجه) است.

این معنای سرپرستی امور و اولویت تصرف و تصدی بر شئون غیر در علم فقه، در ابواب مختلف این علم دارای سعه و ضیق قلمرو می باشد. در احکام اموات از ولایت اولیای میت در غسل و کفن و دفن میت، در صلوه از ولایت پسر بزرگتر در ادای نماز و روزه پدر مرحوم، در کتاب البیع و شرایط متعاقدین از ولایت پدر و جد پدری بر فرزند صغیر و مجنون و سفیه، در قصاص از ولایت اولیای دم نسبت به قصاص و دیه، در وصیت از ولایت وصی در وصایت، در وقف از ولایت متولی وقف بر مال موقوفه، و در بسیاری نمونه های دیگر در فقه که از ولایت صحبت به میان آمده است. در ابواب صلوه، زکات، خمس، جهاد، امر به معروف، قضا و شهادت، حدود و تعزیرات، قصاص، وصیت، ارث، خراج و... بحث از ولایت فقیه آمده است و البته شاید بتوان گفت که در تمامی ابواب فقه می توان بحثی در خصوص ولایت فقیه یافت^{۱۱}؛ چراکه هر جا در کتاب های فقهی از حاکم و سلطان عادل سخن به میان آمده، باید مصداق آن را در زمان غیبت بر طبق ادله یافت که همان فقیه خواهد بود.

البته تأکید می شود که علی رغم وجود سعه و ضیق در قلمرو و محدوده معنای ولایت در ابواب مختلف فقه، هیچ گونه تباین مفهومی میان ولایات مطرح شده در آن ها وجود ندارد و همه آن ها به همان معنای گفته شده (سرپرستی امور و اولویت تصرف و تصدی بر شئون غیر) است (برجی، ۱۳۸۵، ص ۵).

ولایت را در علم حقوق به معنای تصدی، مهتری، شغل و منصب مهم (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ص ۳۸۵۰ و ۳۸۶۹)، و ولایت سلطانیه را به معنای تصدی مناصب عمده دولتی آورده اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ص ۳۸۴۹)^{۱۲}.

باتوجه به معنای واژه ولایت، می توان برداشت کرد که نوع ارتباط هایی که در معانی مختلف این واژه وجود دارد، همگی دارای روح و ماهیتی مشترک اند و آن همان پیوستگی و پیوند و نزدیکی است (مقام معظم رهبری، ۱۳۶۱). این معنی بعد خاصی از

۱۱. ر.ک. خمینی، سید مصطفی، ۱۳۷۶ ص ۴۹-۴۷ که مصادیقی را در این باره آورده است.

۱۲. برای مطالعه در این خصوص ر.ک. راجی، سید محمد هادی، تابستان ۱۳۸۷، ص ۹-۱۲.

مفهوم قدرت سیاسی را در اسلام روشن می‌کند؛ به این صورت که والی یا حاکم که متصدی امور جامعه اسلامی است، هیچ‌گونه تمایز یا برتری خاصی نسبت به دیگر اعضای جامعه نداشته، او هم یکی از اعضای جامعه و این تشکیلات انسانی است و با رعایا و اداره‌شوندگان پیوستگی و پیوند عمیق دارد. لذا ذات و ماهیت مفهوم ولایت در اسلام نمایان‌کننده آن است که متولی امور مسلمانان هیچ‌گونه امتیاز و برتری نسبت به دیگران نداشته، طلب هم نمی‌کند و عملاً هم هیچ‌گونه امتیازی به او تعلق نخواهد گرفت (مقام معظم رهبری، ۱۳۶۱).

این مفهوم کوچک‌ترین اشاره‌ای به سلطه‌گری ندارد و هیچ بهانه‌ای برای امتیازطلبی و استبداد فراهم نمی‌آورد؛ در حالی که در دیگر مفاهیم مشابه و مناظر، همچون مفاهیم سلطان، پادشاه، حاکم و... چنین مسئله‌ای به چشم نمی‌خورد.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، مقام معظم رهبری، در این خصوص با اشاره به اینکه علی‌رغم وجود تعابیر سلطان و ملک در تعبیرات رایج در زبان عربی در خصوص حاکم، در متون اسلامی در اشاره به حاکم جامعه اسلامی تنها از تعابیر «امام» و «والی» استفاده شده است، می‌فرماید:

«کلمه سلطان در بطن خود متضمن مفهوم سلطه در حاکم است. یعنی آن کسی که حاکم است، از بعد سلطه‌گری مورد توجه است. دیگران نمی‌توانند در شئون مردم و امور مردم دخالت کنند، اما او می‌تواند. ملک، ملکوکیت، مالکیت، متضمن مفهوم تملک مردم یا تملک سرنوشت مردم است.»

سپس با تبیین مقام ولایت نتیجه‌گیری می‌کنند، در حکومت اسلامی آنکه در رأس حکومت است، متصدی امور مردم و مکلف به تکالیف و مسئولیت‌های الهی است که باید آن‌ها را به دوش کشد و به‌انجام رساند (مقام معظم رهبری، ۱۳۶۱).

لذا اعطای ولایت امر به شخص حاکم در حکومت اسلامی ناشی از توانایی ذاتی و آمادگی درونی شخصی ولی امر است^{۱۳} و مبتنی بر مسئولیتی است که برعهده عالمان

۱۳. حضرت علی (ع) در این باره می‌فرماید: «بها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم عليه و اعلمهم بامر الله فيه» (ای مردم! سزاوارترین فرد برای تصدی امر حکومت، نیرومندترین و داناترین آن‌ها به امر خدا در این باب است). خواجه نصیرالدین طوسی نیز در این باره می‌گوید: «اصحاب شرایع کسانی‌اند که عنایت الهی در حق آنان فراوان است و آن‌ها صاحب قدرت‌های عظیم‌اند که به وسیله آن قدرت، فائق می‌آیند. پس برای به‌عهده گرفتن نظام جامعه، باید انسان قدرتمندی باشد تا بتواند به تکمیل جامعه بشری قیام کند و چنین شخص قادری «حاکم مطلق» نامیده می‌شود» (علی‌المقلد، نظام الحکم فی الاسلام عند النصیر الطوسی، ص ۱۷۰-۱۶۹. به نقل از: نوایی، علی‌اکبر، ولایت و قدرت حاکم اسلامی، مجله اندیشه حوزه، شماره ۱۷، تابستان ۱۳۷۸).

جامعه بوده و عهدی است که خداوند متعال از آنان اخذ کرده است؛ چراکه اصولاً در اسلام همان گونه که استاد شهید مرتضی مطهری می گوید، مسئولیت در جایی اعتبار می شود که افزون بر آزادی و آگاهی و توانایی، رسالت و تکلیف هم در کار باشد؛ یعنی رسالت در کارهایی است که انسان به عنوان یک وظیفه و یک تکلیف انجام می دهد. در کارهای غریزی و در شرایطی که انسان تحت تأثیر یک میل فردی یا یک ترس فردی کاری انجام می دهد، مسئولیت بی معنی است. در واقع مسئولیت صرفاً در خصوص کارهایی صادق است که انسان تحت تأثیر و تدبیر عقل و یا اراده اخلاقی انجام می دهد، نه تحت تأثیر جاذبه میل ها و دافعه خوف ها، که قهراً مربوط می شود به حوزه واقعی آگاهی و انتخاب، نه غریزه (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۸۱).

حضرت امیر(ع) در این خصوص در خطبه معروف ششقیه می فرماید: «و اگر نبود عهد و مسئولیتی که خداوند از دانشمندان هر جامعه گرفته که در برابر شکمخوارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می ساختم و از آن صرف نظر می کردم» (نهج البلاغه، خطبه ۳).

امام خمینی(ره) نیز در همین راستا می فرماید: «اساساً حکومت کردن و زمامداری در اسلام یک تکلیف و وظیفه الهی است که یک فرد در مقام حکومت و زمامداری گذشته از وظایفی که بر همه مسلمین واجب است، یک سلسله تکالیف سنگین دیگری نیز برعهده اوست که باید انجام دهد. حکومت و زمامداری در دست فرد یا افراد، وسیله فخر و بزرگی بر دیگران نیست که از این مقام بخواهد به نفع خود حقوق ملتی را پایمال کند. هر فردی از افراد ملت حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۰)

در نتیجه در چنین رویکرد و نگاهی نسبت به مفهوم قدرت و ماهیت آن، هرچند امکان و احتمال انحراف یا استبداد به کلی منتفی نیست، اما عملاً احتمال آن نیز بسیار اندک خواهد بود؛ چراکه اساساً آنچه به حاکم اسلامی اعطای ولایت کرده، رشد نفسانی وی و توانایی ذاتی شخصی حاکم بوده که به تفویض حاکمیت الهی جامعه به او

انجامیده است، نه عاملی خارجی^{۱۴} و از سوی دیگر نیز نگاه و نگرش حاکم اسلامی به حکومت و حاکمیت، نگاهی تکلیف‌مدارانه و مسئولیت محور است و حکومت را به عنوان امانتی الهی برمی‌شمرد که برای انجام و اجرای فرامین خاصی به وی اعطا شده است.

در نهایت آنکه محدوده قدرت و ولایت نیز ولایتی محدود و مقید به قوانین الهی و مصلحت مولی علیهم (جامعه) بوده، شخص حاکم ولایت خود را مشروط به اجرای حدود الهی می‌داند و اختیارات و صلاحیت‌های اعطایی به خود را نیز افزون بر مشروط بودن، امری عوضی و تبعی تفویض شده از سوی خداوند متعال دانسته، هرگز آن را متعلق به خود قلمداد نمی‌کند.

نتیجه

قدرت در لغت در مفاهیم تمکن، تسلط و توانایی بر انجام کار آمده است و در اصطلاح در علوم مختلف با توجه به رویکرد علوم به پدیده‌ها دارای تعاریف گوناگونی می‌باشد. این در حالی است که تعریف قدرت سیاسی در حقوق عمومی و اندیشه سیاسی یکی از مفاهیم پرمناقشه و بحث‌برانگیز شمرده می‌شود و دانشمندان با استناد به مشارب فکری خود تعریف‌های متعددی را بیان نموده‌اند. در مقام جمع‌بندی تعاریف حقوقی، می‌توان گفت قدرت سیاسی توانایی تحمیل اراده سیاسی بر فرمانبران است که متناسب با اندیشه مشروعیت‌زا به آن‌ها اعمال می‌گردد.

قدرت در اندیشه اسلامی نیز به معنای توانایی انجام کار و یا ترک فعل است؛ با این تفاوت که منشأ همه قدرت‌ها در نظام توحیدی از ذات باری تعالی سرچشمه می‌گیرد.

۱۴. مقام معظم رهبری در این خصوص می‌فرماید: «می‌توان در یک جمله گفت که در فرهنگ رایج انسانی، از آغاز تا امروز و از امروز تا آن زمانی که فرهنگ علوی و فرهنگ نهج‌البلاغه بتواند بر زندگی انسان‌ها حکومت کند، منشأ حاکمیت اقتدار و زور بوده و خواهد بود و لاغیر. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه، منشأ حکومت را این معانی نمی‌داند، و مهم‌تر آنکه خود او هم در عمل آن را ثابت می‌کند. از نظر علی علیه السلام، منشأ اصلی حکومت، یک سلسله ارزش‌های معنوی است. آن کسی می‌تواند بر مردم حکومت کند و ولایت امر مردم را به‌عهده بگیرد که از خصوصیات برخوردار باشد. نگاه کنید به نامه‌های علی علیه السلام به معاویه و طلحه و زبیر و به عاملان خود و به مردم کوفه و به مردم مصر. نامه‌های فراوانی که اگر یکی از آن‌ها را بخوانیم وقت زیادی خواهد گرفت. او حکومت را و ولایت بر مردم را ناشی از یک ارزش معنوی می‌داند» (مقام معظم رهبری، سخنرانی در دومین کنگره نهج‌البلاغه، ۱۳۶۱).

برهمن اساس امام خمینی (ره) به عنوان شخصیتی که در عرصه عمل و نظر به دنبال محقق نمودن نظریه اسلام در عرصه های اجتماعی بوده، ذات قدرت را کمال می داند و آن را ابزاری برای تحقق حاکمیت الهی می پندارد؛ در حالی که در منظومه فکری ایشان قدرت طلبی ریشه در حب جاه و مقام داشته، منشأ مفسد است و امری مذموم تلقی می شود.

بنابراین در مفهوم قدرت در تفکر لیبرال نوعی استیلا و استکبار نهفته است که این امر برگرفته از اندیشه استکباری مدرن است. بر اساس این تفکر، از آنجا که قدرت شری لازم است باید به دنبال کنترل فساد آن بود. از سوی دیگر نیز با عنایت به ریشه داشتن مشروعیت در قدرت، در حقیقت قدرت خود عاملی برای مشروع بودن خود تلقی شده، فسادآوری را دوچندان خواهد نمود. در حالی که در اندیشه اسلامی قدرت خیر و کمال است و هر قدرتی ریشه در ذات باری تعالی دارد و ابزاری برای تحقق حاکمیت الهی و وصول به اهداف والای اسلامی در جامعه است و در صورت واگذاری آن به اشخاص ذی صلاح، با توجه به اینکه ایشان قدرت را از آن خود ندانسته بلکه آن را امانتی از سوی صاحب حقیقی آن قلمداد می نمایند و همچنین خود را ملزم به استفاده از آن صرفاً در جهتی که حاکم حقیقی اراده کرده است می دانند، سعی می کنند با کنترل درونی خود و خودداری از قدرت طلبی یا سوءاستفاده از قدرت، فسادآوری آن را تا حد ممکن کاهش دهند و وجود صفات درونی برای کسب قدرت سیاسی در اسلام، همچون متقی و عادل بودن، این امر را تسهیل نموده و امکان نظارت بر آن نیز از طریق نظارت بر استمرار وجود صفات لازم در حکمران ممکن خواهد بود. البته در عین حال نیز راهکارهای نظارتی بیرونی نیز با هدف ممانعت از انحراف آن از اهداف اسلامی طراحی شده اند.

جنبه دیگر تعارض قدرت در حکومت اسلامی و لیبرال، در ماهیت ولایی قدرت و نزدیکی ولی و مردم و مساعدت در جهت وصول به منافع و مصالح عمومی در حکومت اسلامی و ماهیت اقتداری و سلطه جویانه آن در حکومت لیبرال نهفته است. گفتنی است، توجه به تفاوت های موجود در مرحله طراحی نظام های حقوقی سیاسی مهم است و این مفاهیم متفاوت، ساختارهای حقوقی متفاوتی را برای ساماندهی و استقرار نیاز خواهند داشت.

اما آنچه در ادبیات دینی به عنوان نزدیک ترین معادل به مفهوم قدرت سیاسی در ادبیات رایج می باشد، واژه «ولایت» است. برای ولایت در لغت معانی مختلفی بیان شده و در علوم گوناگون اسلامی به کار رفته است. با وجود این به نظر «اتحاد و پیوند قلبی»

حلقه وصل تمام تعاریف ارائه شده است. ولایت در مفهوم سلطه و تدبیر امور جامعه که اساس حکومت را تشکیل می‌دهد، با قدرت سیاسی در ارتباط است. هرچند که بر اساس آن والی تمایز و فاصله‌ای با مردم ندارد و میان آن‌ها پیوند عمیق قلبی برقرار است. از همین رو به نظر می‌رسد برخلاف حکومت‌های لیبرال که در آن‌ها یکی از اصلی‌ترین کارویژه‌های حقوق عمومی تحدید قدرت و اندیشیدن راهکارهای مختلفی برای ممانعت از فسادآوری آن است، در حکومت اسلامی باوجود تأکید بر ممانعت از فسادآوری قدرت یا قدرت‌طلبی از روش‌های مختلف نظارت درونی و بیرونی، اصلی‌ترین کارویژه حقوق عمومی را می‌توان در اندیشیدن راهکاری به منظور اعمال هرچه مناسب‌تر حاکمیت الهی از مجرای ولایت و در چارچوب شریعت جستجو نمود. روشن است در این صورت ساختاربندی حقوقی حکومت در هر یک از این نظام‌ها باوجود شباهت‌های گستره، تمایزهای اجتناب‌ناپذیری را نیز اقتضا خواهد نمود.

منابع و مآخذ

الف) فارسی و عربی

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. ابی‌الحسین احمد بن فارس بن زکریا (۱۴۱۱ ق. / ۱۹۹۹ م)، معجم مقاییس اللغه، ۶ ج، بیروت: دارالجید.
۴. اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۳)، «نظارت بیرونی در نظام‌های سیاسی»، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۳۳، ص ۱۴۰-۱۱۰.
۵. اسکندری، محمدحسین (۱۳۸۱)، «کالبدشناسی مفهوم قدرت»، مجله حوزه و دانشگاه، شماره ۳۰، ص ۶۱-۳۵.
۶. امینی (علامه)، عبدالحسین (۱۳۷۴)، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ۱، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۷. آرون، ریمون (۱۳۷۰)، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، چاپ اول، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
۸. آریان‌پور، عباس و منوچهر (۱۳۶۶)، فرهنگ فشرده انگلیسی به فارسی، چاپ نهم، تهران: امیرکبیر.
۹. برجی، یعقوبعلی (۱۳۸۵)، ولایت فقیه در اندیشه فقیهان، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت و دانشگاه امام صادق (ع).
۱۰. جاوید، محمدجواد (۱۳۸۸)، مشروعیت قدرت و مقبولیت دولت در قرآن، چاپ اول، تهران: بنیاد حقوقی میزان.

۱۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۱)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد‌های چهارم و پنجم، چاپ دوم، تهران: کتابخانه گنج دانش
۱۲. خمینی (ره) (امام)، سید روح‌الله (۱۳۷۹)، صحیفه امام، ۲۲ جلد، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۳. خمینی (ره) (امام)، سید روح‌الله (۱۳۷۴ الف)، شرح چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۴. خمینی (ره) (امام)، سید روح‌الله (۱۳۷۴ ب)، شرح دعاء‌السحر، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۵. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، لغت‌نامه دهخدا، جلد‌های ۳۶، ۱۱، ۱۴، چاپ اول، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۶. راجی، سید محمدهادی (۱۳۸۷)، قلمرو اختیارات و وظایف ولی فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته معارف اسلامی و حقوق گرایش حقوق عمومی، دانشگاه امام صادق.
۱۷. راسل، برتراند (۱۳۶۷)، قدرت، ترجمه نجف دریابندری، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
۱۸. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (بی‌تا)، المفردات فی غریب القرآن، تهران: المکتبه المرتضوی لاحیاء آثار الجعفریه.
۱۹. رجایی، فرهنگ (۱۳۶۶)، «سیاست چیست؟»، مجله سیلست خارجی، سال چهارم، ش ۲، ص ۲۰-۱.
۲۰. زرشناس، شهریار (۱۳۸۵)، واژه‌نامه فرهنگی، سیاسی، چاپ دوم، تهران: کتاب صبح.
۲۱. شجاعی‌زند، علیرضا (۱۳۷۶)، «اقتدار در اسلام»، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره پنجم، ص ۲۱۹-۲۰۷.
۲۲. صدرالمآلهین، محمدبن ابراهیم شیرازی (۱۳۶۴)، مفاتیح الغیب، تعلیقات مولی علی نوری، تصحیح و مقدمه از محمد خواجوی، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
۲۳. صلاحی، سهراب و بهادری جهرمی، علی (۱۳۹۲)، «راه‌کارها و ابزار نظارت بر حاکمیت در حکومت اسلامی»، دوفصلنامه مطالعات حقوقی دولت اسلامی، سازمان، سازمان بسیج اساتید، شماره ۴، ص ۳۸-۹.
۲۴. طاهری خرم‌آبادی (آیت‌الله)، سیدحسین (۱۳۶۲)، ولایت فقیه و حاکمیت ملت، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۵. طباطبایی (علامه) سید محمدحسین (۱۳۸۸)، میزان فی تفسیر القرآن، نرم‌افزار جامع التفاسیر، نسخه ۱۳۸۸.
۲۶. طریحی، فخرالدین (۱۴۰۸ ق) مجمع‌البحرین، جلد‌های ۴ و ۱ و ۶، چاپ دوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۷. عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۳)، بنیادهای علم سیاست، چاپ اول، تهران: نشر نی.
۲۸. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۶۶)، فقه سیاسی، ۳ جلد، تهران: امیرکبیر.
۲۹. فوکو، میشل (۱۳۷۰)، قدرت انضباطی و تابعیت، قدرت فرّ انسانی یا شرّ شیطان، استیو لاکس، ترجمه فرهنگ رجایی، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۳۰. کدیور، محسن (۱۳۷۷)، حکومت ولایی، چاپ اول، تهران: نشر نی.
۳۱. لوکس، استیون (۱۳۷۰)، قدرت، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۳۲. مصباح، مجتبی (۱۳۹۰)، بنیادی‌ترین اندیشه‌ها، چاپ اول، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۳۳. مطهرنیا، مهدی (۱۳۶۸)، قدرت، انسان، حکومت، چاپ اول، تهران: ناشر مؤلف.
۳۴. مطهری، مرتضی (۱۳۸۲)، یادداشت‌های استاد مطهری، ج پنجم و هفتم، چاپ نخست، تهران: صدرا.
۳۵. مطهری، مرتضی (۱۳۸۴)، امامت و رهبری، چاپ سی‌ام، تهران: انتشارات صدرا.
۳۶. معین، محمد (۱۳۸۸)، فرهنگ فارسی، جلد‌های دوم و ششم، چاپ صدم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۳۷. نرم‌افزار ساقی کوثر، مجموعه بیانات مقام معظم رهبری

(ب) خارجی

38. Christopher Pierson (1996), Modern state, Routledge,.
39. David Robertson, (1998) (Dictionary of politics, London, Penguin books,.
40. Hans Mogenthou (1973), Politics Amongnation The Stuggel For Power And Peace; New york,
41. Leyland, peter (1994), Textbook on Administrativ law, blackstone press limited.
42. Longman Handy Learners Dictionary of American English, Longman, (2005)
43. Oxford Advanced learners Dictionary (2000), sixth edition, edited by sally wehmeier, oxford university press,